

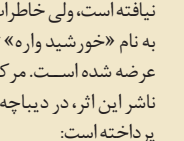
## پیش‌خواران

**حاشیه‌ای بر انتشار خاطرات سیاسی و مبارزاتی بانو طاهره سجادی**

### شرحِ «خورشید وارِه»

■ **محمدرضا کائینی**

بانو طاهره سجادی و همسرش جناب مهدی غیوران، در عداد مبارزان دیرپا و پرآزاده انقلاب اسلامی هستند. سوگمندها از غیوران اما، جز چند مصاحبه پراکنده در باب خاطرات وی از دوران مبارزات نشر



نیافته‌است، ولی خاطرات سجادی در قالب کتابی به نام «خورشید وارِه» تدوین و به تاریخ‌پژوهان عرضه شده‌است. مرکز اسناد انقلاب اسلامی ناشر این اثر، در دیباچهٔ آن اینگونه به معرفی آن پرداخته‌است:

«پیروزی انقلاب اسلامی ایران بی‌شک مرمون جهاد مردان و زنانی است که جان‌بر کف در مقابل استبداد داخلی و استعمار خارجی ایستادند. هر کس در انقلاب شکوهمند ایران حاضر و ناظر بوده‌است، نقش زنان را در پیروزی آن به خوبی درک می‌کند. با این حال در رابطه با نقش زنان در پیروزی انقلاب اسلامی کمتر نوشته‌شده و کمتر گفته شده‌است.

شاید یکی از علل کم کاری در این زمینه، نداشتن منابع است که خود زنان مبارز به دلیل کتمان، کمتر حمایتی از عملکرد خود داشته‌اند. خانم طاهره سجادی(غیوران) نمونه‌ای از زنان مبارزی است که سال‌ها پیش جهت ستیز با رژیم مستبد شاه، قیام کرد و سخت‌ترین شکنجه‌ها را به جان خرید. وی در سال ۱۳۳۱ در خانواده مذهبی در تهران متولد شد و از کودکی و دوران تحصیل، با تعالیم اسلامی آشنا شد و در سال ۱۳۳۸ با آقای مهدی غیوران یکی از مبارزان مؤمن، از‌دواج کرد.

خانم سجادی از این پس بیشتر در مسائل سیاسی وارد شد و پس از نهضت امام خمینی، به عنوان



بانو طاهره سجادی(غیوران) در کمیته‌مشترک ضد فحاشکاری ساواک

یک زن مسلمان بیشتر به جامعه خود احساس مسئولیت کرد و به همراه همسرش در سال ۱۳۵۴ تشکیل شد و شدیدترین شکنجه‌ها را تحمل نمود. وی در آذر ۱۳۵۷ در اوج مبارزات مردم مسلمان ایران به رهبری امام خمینی از زندان آزاد شد و همراه مردم به گسترش مبارزات پرداخت و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز به تحکیم میبانی انقلاب پرداخت و سرانجام، فرزندش را در راه دفاع از سرزمین اسلامی‌اش، در جنگ عراق علیه ایران تقدیم کرد. مرکز اسناد انقلاب اسلامی با ضبط خاطرات خانم سجادی و تدوین آن با نظر نهایی وی، این مجموعه را در اختیار خوانندگان می‌گذارد. این خاطرات گزارش بسیار مفیدی است؛ از موقعیت سازمان مجاهدین در بین نیروهای مذهبی، تغییر ایدئولوژی سازمان و رفتار رژیم شاه با زندانیان مبارز و نقش مذهب در پیکار علیه ستِّم.

بانو سجادی در آغازین برگ‌های این اثر در باب شرایط خانوادگی خویش هنگام میلاد و نیز اوصاف و دل‌نویسی خود و شیوه‌های تربیتی آنان چنین آورده‌است:

«در آخرین روزهای فصل پاییز ۱۳۲۱، در محله‌ای بین سرچشمه و بهارستان تهران، منطقه‌ای که تقریباً مرکز تهران و محل فعالی بود، در یک خانواده مذهبی به دنیا آمدم. من چهارمین فرزند خانواده هستم و دو خواهر و دو برادر دارم. مادرم هاجر خانم که بعدها به خانم سجادی معروف شد، زنی فداکار و با تقوا، عالمه و اهل درس و بحث بود.

از وقتی که پادم دارم، ایشان بنا کتاب و درس سروکار داشت. منزل ما هر روز محل مراجعه عدس زیادی از خانم‌هاز هر تیب و صنف و طبقه‌ای بود که نزد مادرم قرآن و عربی می‌خواندند. ایشان علاوه بر رسیدگی به امور خانه و بچه‌ها، ساعاتی از شبانه‌روز را به نماز و عبادت می‌پرداخت. او عاشق نماز و نیایش بود، گاهی که نیمه شب بیدار می‌شدم او را در حال نماز و نیایش می‌دیدم؛ بی‌خبر از عالم عرفانه و معنوی او فکر می‌کردم برای غصه‌ها و ناراحتی‌هایش اینگونه اشک می‌ریزد…»

■ **احمدرضا صدری**

آنچه در پی می‌آیید، فصلی است از کارنامه سازمان موسوم به مجاهدین خلق در موضوع جذب نیرو و پس از فرار از ایران. **خوانش این فصل به مدد خاطرات هادی شمس حائری یکی از اعضای پُرسابقه سازمان صورت می‌گیرد که پس از جدایی، خاطرات خویش را به عنوان «بن‌بست انحراف» منتشر ساخت.** امید آنکه این بازخوانی تحلیلی، تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.
■ ■ ■

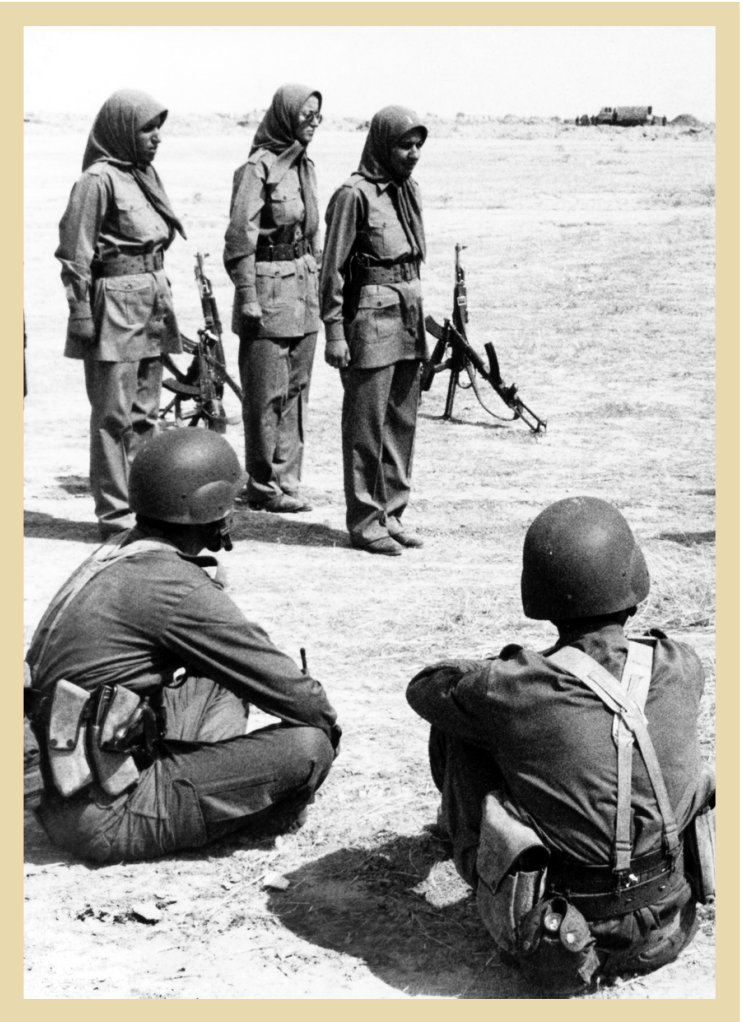
هادی شمس حائری نویسنده این تحلیل را می‌توان از فعالان مبارزات پیش از انقلاب قلمداد کرد. او مدتی در حزب ملل اسلامی عضو بود و سپس جذب مجاهدین خلق شد. همکاری حائری با این سازمان، تا یک دهه پس از فرار این سازمان از ایران نیز تداوم یافت و همین رویداد، موجب شد او بتواند چشمه‌هایی از رفتار این سازمان را مشاهده کند که پیش از آن نمی‌توانست! یکی از موضوعاتی که حائری در خاطرات خود بدان پرداخته‌مقاله جذب نیرو از سوی سازمان است که آن را در سه بخش خارج از ایران، داخل ایران و جذب و میان اسرای ایرانی در عراق سامان داده‌است. خوانش تحلیلی مانیز در این مقال، به همین ترتیب صورت می‌گیرد:

■ **جذب از میان ایرانیان خارج از کشور**

رفتارهای تروریستی سازمان موسوم به مجاهدین خلق، موجب شده‌است حتی در میان ایرانیان مهاجر به خارج از کشور نیز کمتر کسی رغبت همکاری با ایشان را داشته باشد. با این همه سازمان برای تبدیل این عده به مهم‌ترین منبع جذب نیرو، به خدعه‌هایی دست می‌زند که راوی به شمه‌ای از آنها اشاره می‌کند. هادی شمس حائری در این باره می‌گوید: «سازمان برای به دست آوردن نیرو، عمدتاً رو به ایرانیان خارج کشور آورده و نیروهای خود را از میان آنها جمع‌آوری می‌کند، زیرا سازمان می‌داند در داخل کشور پایگاهی ندارد و کسی حاضر نیست – حتی از هواداران سابقش – به آن ملحق شود. اکثر آنها باقیمانده از سال‌ها قبل هستند که سازمان را فراموش کرده و مشغول کار و زندگی خود شده‌اند.

بقیه هواداران نیز زندانیان سیاسی‌اند که غالباً پس از آزادی هیچ انگیزه‌ای برای وصل شدن به سازمان ندارند، زیرا به لحاظ دیدگاهی و خصلی، مخالف سیاسی سازمان هم شده‌اند و سوالات و انتقادات زیادی برایشان وجود دارد که به طور استراتژیک بلاجواب مانده‌اند. لذا سازمان منابع نیرویی خود را در کشورهای خارجی جست‌وجو و ارزیابی می‌کند و به کلی قید داخل را زده‌است. در مدت ۱۱سال که از فاز خارج کشوری می‌گذرد، به جرئت می‌توان گفت تا به حال بیش از هزار نفر نیرو از داخل کشور به قصد وصل شدن به سازمان به خارج نیامده‌اند و اکثر نیروهای سازمان، جوانان خارج کشوری هستند که از طریق انجمن‌ها به تور افتاده‌اند.

در میان کشورهای خارجی، پربرت‌ترین آنها



جمعی از نیروهای سازمان موسوم به مجاهدین خلق در دوران اقامت در کبپ منطقه دلیلی



**هادی شمس حائری: «سازمان برای به دست آوردن نیرو، عمدتاً رو به ایرانیان خارج کشور آورده و نیروهای خود را از میان آنها جمع‌آوری می‌کند، زیرا می‌داند در داخل کشور پایگاهی ندارد و کسی حاضر نیست– حتی از هواداران سابقش–به آن ملحق شود، اکثر آنها باقیمانده از سال‌ها قبل هستند که سازمان را فراموش کرده و مشغول کار و زندگی خود شده‌اند»**

**مروری بر شیوه‌های جذب نیرو از سوی سازمان موسوم به مجاهدین خلق**

**پس از فرار از ایران**

# فریب‌و‌دیگرهیچ!

ترکیه و پاکستان است. سازمان در این دو کشور تور پهن کرده و درصدد شکار نیرو است. به محض اینکه یک ایرانی پیش به استانبول یا آنکارا برسد، مأموران دام به سراغ او رفته و با لطفانه‌حیل او را به یکی از مراکز و پایگاه‌های سازمان می‌کشاند. صحبت شروع می‌شود، آنقدر که طرف خسته و درمانده شود. هر چه جواب رد می‌دهد، مأمور دام از در دیگر وارد می‌شود تا بالاخره او را قانع کند که نشریات و فیلم‌های ویدئویی رهبری و زند سازمان را مشاهده کند. در این فیلم‌های ویدئویی زیارت‌های رهبر کبیر انقلاب(رجوی) را نمایش می‌دهند که در اوج افلاش و درماندگی به عوام فریبی رقت‌انگیز و دجالگرانه روی آورده و با گریه و زاری و فریاد و التماس، ندای هل من ناصر یمنصری سر می‌دهد. در این فیلم‌ها از زاویه تحریک احساسات و غیرت و جوانمردی جوانان غیور ایرانی وارد می‌شوند و فرد را تحت تأثیر روانی و احساسات مذهبی قرار می‌دهند. سپس از زاویه قدرت‌نمایی و ایجاد حس اعتماد به توان رزمی سازمان و پشتگرمی فرد وارد شده و فیلم رژه و توپ و تانک و قدرت نظامی سازمان را نمایش می‌دهند. در مرحله دوم که فرد تا



دهه ۴۰ هادی شمس حائری



**هادی شمس حائری را می‌توان از فعالان مبارزات پیش از انقلاب قلمداد کرد. او مدتی در حزب ملل اسلامی عضو بود و سپس جذب مجاهدین خلق شد. همکاری حائری با این سازمان، تا یک دهه پس از فرار این سازمان از ایران نیز تداوم یافت و همین رویداد، موجب شد که او بتواند چشمه‌هایی از رفتار این سازمان را مشاهده کند که پیش از آن نمی‌توانست!**

حدودی قانع می‌شود اما برای فرار اشکالات و موانع دیگری می‌تراشند، مثلاً می‌گویند: آخه کم مانده که من اعزام شوم یا تحصیلات دانشگاهی‌ام تمام شوند، اجازه بدهید وقتی کارهای قانونی‌ام تمام شد به منطقه بیایم، یا می‌گویند: اجازه بدهید که این عمل پزشکی را انجام دهم بعد به منطقه می‌آرم. مأموران و مسئولان دام می‌دانند که اگر یک ذره کوتاه بیایند شکار از دستشان خارج می‌شود، از در باغ سبز و وعده وعید وارد می‌شوند و می‌گویند: سازمان بهترین بخش پزشکی و درمانی را در منطقه دارد و تازه بهترین و مجهزترین بیمارستان‌های بغداد در اختیار ماست، ما شمارا از اطبا معالجه و درمان خواهیم کرد، تو نسبت به منطقه ذهنیت بدی داری، وقتی آمدی، خواهی دید که آنطور نیست که فکر می‌کردی، در مورد مسئله نپاهندگی هم خودمان اقدام و کارت را درست می‌کنیم، تو فعلاً چند هفته‌ای بیا اگر خوششت نیامد، ما وسایل و مخارج سفرت را به یک کشور اروپایی فراهم می‌کنیم و تو را به هر جا که دلت خواست می‌فرستیم، تو سازمان را نشناختی… معمولاً نیروهایی که سازمان به تو می‌اندازد، دارای پاسپورت عادی یا نپاهندگی سیاسی‌اند، اما سازمان از آن‌جا که می‌داند اگر اینها وارد قرارگاه‌های سازمان – که به جای مرزا بشوند طولی نمی‌کشد که سراب وعده‌های تو خالی و دروغ بیخ‌ساز را به چشم می‌بینند و خواهان بازگشت می‌شوند، از همان اول کاری می‌کند که راه خروج آنها بسته شود، لذا مهر ورودی کشور عراق را در پاسپورت آنها وارد نمی‌کند و در این زمینه با دولت عراق تئباتی می‌کند. وقتی فرد می‌خواهد از عراق خارج شود، چون مهر ورودی ندارد، به او می‌گویند: از کجا وارد شدی و به او اجازه خروج نمی‌دهند و وقتی فرد می‌گوید: من از مجاهدینم، مأمور عراقی می‌گوید: باید آنها تأیید کنند. البته سازمان مسائل نفرات خودی را حل می‌کند، اما نفرات جدا شده چون به امان خدا در رمادی عراق رها می‌شوند و رابطه فردی با دولت عراق ندارند، قادر به خروج از عراق نیستند. این یکی از شگردهای سرگردان‌سازی سازمان است تا فرد متوجه بر اثر مشکلات نتواند از عراق خارج شود و دوباره به سازمان برگردد…»

■ **نیرویابی در داخل کشور**

جذب نیرو از داخل ایران، به مراتب برای سازمان دشوارتر از خارج کشور به شمار می‌رود. خارطه تلخ مردم از کشتارهای این عده در داخل و نیز اشرف دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی، در این قفره کار را بر منافقین سخت کرده‌است. با این حال سازمان برای جذب از داخل کشور نیز دام‌هایی فرو افکنده که شمس حائری به شرح ذیل، بخشی از آن را مورد اشاره قرار می‌دهد: «یکی دیگر از منابع خیلی ضعیف و خشک شده نیرو، ایران است. اگر چه بسیار مایوس‌کننده و غیرمحتمل است که بتوان کسی را در داخل ایران به تور انداخت، زیرا آن امکانات و تکنیک‌های تبلیغاتی که سازمان در ترکیه دارد، در ایران

نمی‌تواند داشته باشد، اما سازمان برای به دست آوردن نیرو دست به هر کاری می‌زند و بخت خود را می‌آزماید. نیروهای داخل کشور، عمدتاً زندانیان سیاسی از بند رسته‌اند، رجوی فکر می‌کند مقاومت زندانیان در طول اسارت، ناشی از اعتقاد و ایمان عمیق آنها نسبت به شخص اوست و آنها در طول دوران زندان با یاد و نام او سختی‌ها را تحمل می‌کردند (در اینجا هم او خود را به جای خدا و مقدسات مردم جا زده‌است، بدبخت کسی که به جای رضایت خدا و خلق برای رجوی زندانی بکشد!) به همین دلیل او امید دارد زندانی به محض آزاد شدن، قبل از اینکه پدر و مادر خود را ببیند و سسری به خانه‌اش بزنند، فوری راهی عراق شود تا معشوق خود را که سال‌ها از او دور بوده‌است، به آغوش بکشد! اما از بخت بد این رهبر عقیدتی، کمتر مریدی برای وصل به مطلوب حاضر است رنج طریق و بعد سفر را تحمل کند و از ایران خارج شود،بنابراین شیوه شکار نیرو در داخل ایران، از این قرار است که سازمان از طریق افرادی که از ایران می‌آیند یا آدرس‌های قدیمی که در دسترس دارد، در ترکیه و پاکستان راجع به هواداران اده‌ایی خود اطلاعات جمع‌آوری می‌کند و آدرس آنها را به دست می‌آورد. بعد از طریق تلفن یا فرستادن پیک یا پیام رادیویی، آن فرد را به تور می‌اندازد، اما احتمال موفقیت یک‌درهزار است! البته مخارج اعزام و پهن کردن تور کم نیست، اما سازمان با پول‌های هنگفت و سرسسام‌آوری که دارد، از عهده این کار برمی‌آید. اگر فی‌المثل ۱۰ هزار دلار هم برای آوردن یک نفر از ایران خرج کند، به خرچش می‌آرزد. در این نوع نیرویابی، سازمان دست از سر هوادار خود برنمی‌دارد و جواب‌های منفی اولیه را نادیده می‌گیرد. آنقدر تلاش می‌کند تا او را به خارج اعزام کند یا او را به چنگال حکومت بیندازد. پادم می‌آید سه برادر در بم تازه از زندان آزاد شده بودند و در داروخانه کار می‌کردند. اواخر سال ۶۴ بود که سازمان با آنها تماس گرفت، اما هر چه اصرار کرد آنها را اعزام کند، قبول نکردند و جواب‌های سریالا دادند. مشخص بود که از دست سازمان فرار می‌کنند و زدی از خود به جا نمی‌گذارند، اما سازمان باز هم آنها را به وسیله تلفن تعقیب و پیدا می‌کرد تا بالاخره بسر اثر تماس‌ها، حکومت فکر کرد اینها مشغول یکسری ارتباطات و فعالیت‌های جدید شده‌اند و اقدام به دستگیری آنها کرد. در جیرفت، کرمان، سیرجان و بهم، حدود هزار نفر از هواداران سابق شناسایی شده بودند، اما سازمان از این هزار نفر فقط توانست ۵ نفر را به تور بیندازد و به پاکستان اعزام کند! البته وضعیت استان‌های دیگر هم کم و بیش بر همین منوال بود و نانی برای سازمان نداشت. گویا اینکه از هر ۱۰ نفری که سازمان با این مشقت و خدعه و فریب اعزام می‌کرد، نشفشان پس از شنیدن آواز دهل از نزدیک فرار می‌کردند! ابراهیم ذاکری در یک نشست اعتراف کرد: ما ظرف این چند سال، توانستیم بیش از ۲درصد هواداران سابقمان را جذب کنیم. در رابطه با همین عدم جذب نیز،وابراهیم ذاکری تحلیل می‌کرد، حالا که بچه‌ها پس از آزاد شدن از زندان‌های رژیم به سمت ما نمی‌آیند، بهتر است در همان زندان بمانند و آزاد نشوند تا ما بهره سیاسی آن را ببریم… یک شیوه‌واربع برای جذب نیرو از داخل ایران شیوه سرخ کردن شخص است یعنی افرادی که دم‌تله نمی‌داندند و حاضر نبودند با سازمان در فاز نظامی مجدداً همکاری و فعالیت داشته باشند، سازمان هواداران شناخته شده خود را سراغ آنها می‌فرستاد که از امکانات آنها استفاده و با آنها آمد و شد کنند تا بالاخره در این ارتباطات، فرد در یک لحظه مناسب توسط ایادی حکومت شناخته شود؛ از فاز نظامی، دکتری بود در استان مازندران که ضد حکومت بود، اما با مجاهدین نیز نمی‌خواست ارتباط داشته باشد. سازمان هر چه او را دعوت به همکاری می‌کرد، قبول نکرد، لذا برای او تقصیر ا ریختند تا شناخته شود و لو برود و مجبور گردد مخفی شود و با سازمان همکاری کند،بنابراین یکی از اقدامش بود) سراغ دکتر فرستاده و به او گفتند: از دکتر در خواست کن تو را با ماشینش بفرست تا محل می‌کند، اما نفرات جدا شده چون به امان خدا در عراق رها می‌شوند و رابطه فردی با دولت عراق ندارند، قادر به خروج از عراق نیستند. این یکی از شگردهای سرگردان‌سازی سازمان است تا فرد متوجه بر اثر مشکلات نتواند از عراق خارج شود و دوباره به سازمان برگردد…»

■ **نیرویابی از اردوگاه‌های عراق**

جذب نیرو از اردوگاه‌های عراق، در زمره تلاش‌های گروه رجوسی به شمار می‌رود. متولی این اقدام،مهدی ابریشمیچی شوهر اول مریم قجر عضدتلو همسر کنونی مریم رجوی بوده‌است.

با این همه سازمان به رغم تمام تلاش‌های خود در این موضوع، توفیق اندکی به دست

## ۹ |روزنامه جوان |شماره ۵۹۲۶

آورد. شمس حائری در این باره در خاطرات خود آورده‌است: «فرمانده کل نیروهای مسلح؟! (مسعود رجوی) به علت کمبود نیرو و لزوم ایجاد توازن و تعادل قوا در تنظیم رابطه با صاحبخانه خود و نیز به خاطر بازدید خبرنگاران خارجی از قرارگاه، نیاز مبرمی به سیاهی لشکر داشت.

از طرفی نیازمندی بود با شلوغی زیاد، روحیه هواداران و اعضا را در قرارگاه بالا ببرد تا بتوانند مصدافی هر چند دروغ‌بین و کارت‌تی برای سوره کوثر که غالباً از آن استفاده می‌کرد، پیدا کند! قبل از این، سازمان با نشان دادن سالن‌ها و میزهای غذاخوری و آشپزخانه و امداد پزشکی در برنامه تلویزیونی خود – که غالباً در اردوگاه‌های عراق، اسرا آن را می‌دیدند– زمینه را در آنها آماده کرده بود. در آن موقع ما فکر می‌کردیم،میزهای غذاخوری و دیگ‌های آشپزخانه به چه درد مردم نواحی مرزی ایران می‌خورد، بعد با خود می‌گفتم: لابد صلاح است و سازمان منظوری دارد.

اسرا به لحاظ غذایی و رسیدگی‌های پزشکی در وضعیت بسیار اسفناکی به سر می‌بردند و چشم‌اندازی هم برای آزادی آنها وجود نداشت و به هر حال فرار از قرارگاه مجاهدین، آسان‌تر از اردوگاه‌های عراق بود. در این رابطه، سازمان بعد از عملیات فروغ جاویدان – که قرارگاه خیلی خلوت شده بود– سراغ اسراف رفت. شوهر سابق مریم عضدتلو (مهدی ابریشمیچی) مأمور این کار شد. او به اردوگاه‌ها رفته و با وعده وعیدهای دروغ‌بین که: تا سه ماه دیگر عملیات سرنگونی آغاز می‌شود و همه به ایران می‌رویم، توانست حدود هزار و ۵۰۰ نفر را به دام اندازد، در آن روزها پادم می‌آید مسعود با دشش گردو می‌شکست که به چنین منبع لایزال نیرو دسترسی پیدا کرده‌است، از آنها به عنوان بنیه‌های مریم نام می‌برد، اما چون نابرده رنج بود، خیلی زود برپاد رفت و از آن همه لشکر فقط سیاهی‌اش بر پیشانی رهبر و فرمانده کل قوا! باقی ماندا آنها آمدند، خوردند،برند، کیف کردند و رفتند و بعد هم به ریش رجوی خندیدند! هزار و ۲۰۰ نفر از آنها، یکجا توسط صلیب‌سرخ به ایران برگشتند و کلی با وعده اطلاعات بررند. جریان اسرا مسائل و تضادها و عوارض آثاری بعدها بر جا گذاشت که خود داستانی مفصل طولانی‌است و نیاز به بررسی جداگانه دارد. البته منظور، توهین به اسرا نیست، زیرا آنها ایرانی‌اند و هموطن ما که علاوه بر اسارت در عراق از سازمان هم لطماتی خوردند. اشکالی به آنها وارد نیست. منظور از بررسی و طرح این نکته، بیان قانونمندی‌ها و نتایج منطقی عملکردهای خودمآگرا نه غیرانقلابی است. بد نیست اینجا به مناسبت به دو نکته اشاره کنم:

**نکته اول:** وقتی صلیب‌سرخ آمد، رهبری سازمان وقتی سیدانه اطلاعاتی‌های بیرون داد و پیشدستی کرد،زیرا می‌دانست اسرا به هر حال خواهند رفت. در این اطلاعیه آمده بود: عزیزان من این بهترین فرصت است که می‌توانید در معیت صلیب به ایران و نزد خانواده‌های خود بازگردید، اگر رفتید سلام مرا به خانواده‌هایتان برسانید، از دور روی همه شمارا می‌بوسم! پس از چند روز،نشست عمومی برگزار شد و رجوی از شدت غضب بعد زبانه‌ها گفت: خوب شد که این زبانه‌ها رفتند و حالا خانه‌مان پاک شد می‌شود خودمانی صحبت کرد…! و مریم گفت: خوب شد خانه را جارو کردیم…! صداقت انقلابی و توحیدی‌ای می‌بینید؟ این دورویی واداشت، بعضی‌ها هم به او نامه نوشتند؛ اینها بنیه بودند و تو روی آنها را دور بوسیدی،پس چطور شد بعد زبانه‌ها شدند؟…! البته پایان کار بی‌صداقتی و دجالگری جز این هم نیست.

**نکته دوم:** بالا که بحث به نیرو و مسئله تعادل قوا کشیده شد،بد نیست قسمتی از خزعبلات یافت‌ه شده مفرغ علیل رجوی را به نام تگنه و توحید در اینجا بیاورم. بعد از عملیات فروغ، رهبری سازمان زیر تیغ بود و باید جواب این ماجراجویی را دست کم به نیروهای خود می‌داد. او پیشدستی کرد و مرحله سوبر انقلاب ایدئولوژیک را به نام تگنه و توحید راه انداخت و تقصیرها را به گردن دیگران بیندازد، او همه را منتهم کرد که شما تعادل قوایی فکر می‌کردید و به همین دلیل ما به تهران نرسیدیم، چتر فلسفی طرز تفکر تعادل قوایی ماتریالیسم است،شما به دانش نظامی و تفکر کلاسیک بر بها دادید و این ضد توحید است.

توحید قانونمندی عام بر دانش نظامی را نفی می‌کند و به کیفیت پربها می‌دهد و از علین چرن‌دیات! خلاصه مطلب اینکه شکست اینها فرغ و و توحیدی محض بود، در ذهن و دیدگاه افراد نسبت داد و یک تحلیل ایده‌الیستی محض و غیر رئالیک سرهم کرد و گفت: شهدا عهد و پیمان خود را با من و مریم بسته بودند و ما به کسی مربوط نیست که دلش به حال آنها بسوزد؛این فتنه ذهن بیمار شما است…! کسی نیست از رجوی بپرسد: پس تو که تعادل قوایی فکر نمی‌کردی و ماتریالیست هم نبودی و توحیدی محض بودی، چرا آن زبانه‌ها را در درون مناسبات به اصطلاح توحیدی خود آوردی؟ آیا فکر می‌کردی که آنها برای تو تیر شلیک می‌کنند و نغمه توحید سری می‌دهد؟»